

به همراه
پرسش‌ها و پاسخ‌نامه تشریحی
کنکور ۹۸

کتاب آموزش و آزمون

دوازدهم فارسی

غزال
(کلیه رشته‌ها)

از مجموعه رشادت

حسین حسینی بیدختی





וְאֵל
וְאֵל
וְאֵל
וְאֵל



مقدمه

برنام خداوند جان و خرد
کزین برتر اندیش برنگذرد

حساس‌ترین و آخرین سال تحصیلی شما دانش‌آموزان گرامی، سال دوازدهم است. از یک‌سو آزمون‌های نهایی سال دوازدهم و از سویی آزمون سراسری ورود به دانشگاه را در پیش دارید. کتاب فارسی دوازدهم غزال از مجموعه «رشادت» با آموزش کامل متون و تست‌های سراسری و تألیفی، شما را برای هر دو آزمون آماده می‌کند. این کتاب نکته‌های ادبی و زبانی را، همراه با پرسش‌های چهارگزینه‌ای مناسب و پاسخ تشریحی، شرح می‌دهد و عبارت‌ها و بیت‌هایی را که مفهوم مشترک دارند در اختیاران می‌گذارد. پرسش‌های چهارگزینه‌ای، متنوع و در راستای آمادگی برای آزمون سراسری طراحی شده‌اند.

درس‌نامه در سه قلمرو زبانی، ادبی و فکری طراحی شده است. این بخش‌بندی، به مطالعه شما کمک می‌کند تا مفاهیم را بهتر درک کنید.

شما با حل آزمون‌های نوبت یکم و نوبت دوم کتاب، برای امتحانات نهایی آماده می‌شوید. به دانش‌آموزان عزیز توصیه می‌شود برای کسب موفقیت در آزمون سراسری و آزمون‌های آمادگی کنکور، پس از مطالعه کامل و دقیق درس‌نامه، به حل تست‌های کتاب پردازند.

در پایان از دبیر محترم مجموعه، آقای مهندس هادی عزیززاده و همکارانشان خانم‌ها محبوبه شریفی، لیلا مهرعلی‌پور، بهاره خدای، زهرا گودرز و دیگر همکاران عزیز سپاس‌گزاری می‌کنم.

از سرکار خانم سیما کنفی و استادان اسماعیل محمدزاده و شهنام دادگستر که با نظرات علمی خود راهگشای این کار بودند بسیار سپاس‌گزارم. همچنین از همسر عزیزم خانم فهیمه مرادی و دخترم ماهور که هیاهو و سختی‌های کار مرا در منزل تحمل می‌کنند، بسیار سپاس‌گزارم.

حسین حسینی بیدختی

تلگرام: @HHB55

جیمیل: HHB.LIT.55@gmail.com

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۸	ملکا ذکر تو گویم دستایش:
۱۳	شکر نعمت درس یکم:
۲۱	کارگاه متن پژوهی
۲۳	گنج حکمت: گمان
۲۴	پرسش‌های چهارگزینه‌ای
۲۵	مست و هشیار درس دوم:
۳۷	کارگاه متن پژوهی
۴۰	شعرخوانی: در مکتب حقایق
۴۴	پرسش‌های چهارگزینه‌ای
۴۹	آزادی درس سوم:
۵۲	کارگاه متن پژوهی
۵۴	پرسش‌های چهارگزینه‌ای
۵۹	درس آزاد درس چهارم:
۶۱	دماوندیه درس پنجم:
۶۶	کارگاه متن پژوهی
۶۷	روان خوانی، جاسوسی که الاغ بود
۶۸	پرسش‌های چهارگزینه‌ای
۷۵	نی‌نامه درس ششم:
۸۲	کارگاه متن پژوهی
۸۵	پرسش‌های چهارگزینه‌ای
۹۷	در حقیقت عشق درس هفتم:
۱۰۰	کارگاه متن پژوهی
۱۰۲	شعرخوانی: صبح ستاره باران
۱۰۵	پرسش‌های چهارگزینه‌ای
۱۱۳	از پاریز تا پاریس درس هشتم:
۱۱۹	کارگاه متن پژوهی
۱۲۱	گنج حکمت: سه مرکب زندگی
۱۲۳	پرسش‌های چهارگزینه‌ای
۱۲۹	کویر درس نهم:
۱۳۲	کارگاه متن پژوهی
۱۳۴	روان خوانی: بوی جوی مولیان
۱۳۹	پرسش‌های چهارگزینه‌ای
۱۴۵	آزمون نوبت یکم
۱۴۹	فصل شکوفایی درس دهم:
۱۵۱	کارگاه متن پژوهی
۱۵۲	گنج حکمت: تیرانا
۱۵۳	پرسش‌های چهارگزینه‌ای

فهرست مطالب

صفحه

عنوان

۱۵۹	آن شب عزیز	درس یازدهم:
۱۶۳	کارگاه متن پژوهی	
۱۶۴	شعرخوانی: شکوه چشمان تو	
۱۶۷	پرسش‌های چهارگزینه‌ای	
۱۷۱	گذر سیاوش از آتش	درس دوازدهم:
۱۷۹	کارگاه متن پژوهی	
۱۸۱	گنج حکمت: به جوانمردی کوش	
۱۸۴	پرسش‌های چهارگزینه‌ای	
۱۹۱	خوان هشتم	درس سیزدهم:
۱۹۸	کارگاه متن پژوهی	
۱۹۹	شعرخوانی: ای میهن!	
۲۰۱	پرسش‌های چهارگزینه‌ای	
۲۰۷	سی مرغ و سیمرغ	درس چهاردهم:
۲۱۴	کارگاه متن پژوهی	
۲۱۶	گنج حکمت: کلان‌تر و اولی‌تر!	
۲۱۷	پرسش‌های چهارگزینه‌ای	
۲۲۷	درس آزاد	درس پانزدهم:
۲۲۹	کباب غاز	درس شانزدهم:
۲۳۸	کارگاه متن پژوهی	
۲۳۹	روان‌خوانی: ارمیا	
۲۴۱	پرسش‌های چهارگزینه‌ای	
۲۴۷	خنده تو	درس هفدهم:
۲۴۸	کارگاه متن پژوهی	
۲۵۰	گنج حکمت: مسافر	
۲۵۱	پرسش‌های چهارگزینه‌ای	
۲۵۵	عشق جاودانی	درس هجدهم:
۲۵۶	کارگاه متن پژوهی	
۲۵۷	روان‌خوانی: آخرین درس	
۲۶۴	پرسش‌های چهارگزینه‌ای	
۲۶۹	آزمون نوبت دوم	
۲۷۳		پاسخ‌نامه تشریحی:
۲۹۹	پاسخ‌نامه آزمون نوبت یکم	
۳۱۹	پاسخ‌نامه آزمون نوبت دوم	
۳۲۰		فهرست منابع:

ستایش



ملکا، ذکر تو گویم

بیت ۱: ملکا، ذکر تو گویم که تو پاکی و خدایی نروم جز به همان ره که توأم راه‌نمایی

فلمرو
زبان

ملک: پادشاه، خداوند (ملکا: ندا و منادا) **ذکر:** ستایش، ثنا
ی (در پاکي، خدایی، راه‌نمایی): هستی؛ (ی) شناسه‌ی کوتاه شده‌ی فعل ربطی
نقش ضمیر: توأم راه‌نمایی ← تو راه‌نمای من هستی (مضاف‌الیه)

فلمرو
اربع

تلمیح: اشاره به آیات قرآن، سوره حمد (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ، صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ ..)
استعاره: «ملک» استعاره از خداوند

فلمرو
فکر

معنی: ای خدا، تنها تو را ستایش می‌کنم؛ زیرا تنها تو پاک و سزاوار خدایی هستی و تنها به راهی می‌روم که تو نشانم می‌دهی.
مفهوم: بیان بندگی شاعر

به درگاه خدا

مفهوم نزدیک:

- ۱) ای یاد تو مونس روانم جز یاد تو نیست بر زبانم (نظامی)
- ۲) در آن نیم‌شب کز تو جویم پناه به مهتاب فضلم بر افروز راه (نظامی)
- ۳) بنمای رهی که ره نماینده تویی، بگشای دری که در گشاینده تویی (خواجه عبدالله انصاری)
- ۴) پادشاهی او راست زبینه، خدایی او راست درخورنده (عظاملک جوینی)
- ۵) دل گمراه را رهی بنما مردم دیده را دری بگشا (سنایی)



بیت ۲: همه درگاه تو جویم همه از فضل تو پویم همه توحید تو گویم که به توحید سزایی

فلمرو
زبان

همه: تنها، فقط، ضمیر مبهم
سزا: (سز + ا) شایسته، لایق، سزاوار
پویدن: حرکت به سوی مقصدی برای به‌دست آوردن و جست‌وجوی چیزی، تلاش، رفتن
پویم: می‌پویم، تلاش می‌کنم
فضل: بخشش، کرم
توحید: اقرار به یگانگی خداوند، خدا را یگانه دانستن
همه از فضل تو پویم: به سبب لطف و کرم تو در پویه و تلاش هستم.

فلمرو
اربع

تکرار: همه، تو، توحید
تلمیح: اشاره به آیات قرآن کریم از جمله ۱) قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ (۲) لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ (۳) إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ
واج آرای: تکرار صامت و مصوت «ی»

فلمرو
فکر

معنی: خدایا، تنها به سوی تو می‌آیم و به سبب لطف و کرم تو در پویه و تلاش هستم و فقط تو را به یگانگی ستایش می‌کنم؛ زیرا تو شایسته ستودن به یگانگی هستی.

مفهوم: یگانگی خداوند، شایستگی خداوند برای ستایش، تلاش و پویه موجودات به سبب لطف خدا

مفهوم نزدیک:

- ۱) توحید تو خواند به سحر مرغ سحرخوان (خواجوی کرمانی)
- ۲) زهی وحدت که مویی درنگ‌نجد در آن وحدت جهان مویی نس‌نجد (عطار نیشابوری)
- ۳) یا رب از کرده به لطف تو پناه آوردیم به امید کرم‌ت روی به راه آوردیم (عبید زاکانی)



بیت ۳: تو حکیمی تو عظیمی تو کریمی تو رحیمی تو نماینده فضلی تو سزاوار ثنایی

حکیم: دانا به همه چیز، دانای راست‌کردار، از نام‌های خداوند تعالی؛ بدین معنا که همه کارهای خداوند از روی دلیل و برهان است و کار بیهوده انجام نمی‌دهد.

کریم: بسیار بخشنده، بخشاینده **فضل:** بخشش، کرم
نماینده: آن‌که آشکار و هویدا می‌کند، نشان‌دهنده **ثنا:** ستایش، سپاس

سزاوار: سز + ا + وار **جمله:** این بیت شش جمله با فعل (ی) دارد که کوتاه‌شده فعل (هستی) است.

مراعات نظیر: حکیم، عظیم، کریم، رحیم (صفات خداوند)

واج آرای: تکرار مصوت «ی» **تلمیح:** اشاره به آیات قرآن

معنی: خدایا، تو دانا و بزرگ و بخشنده و مهربان هستی. فضل و کرم تنها از تو می‌آید و تو شایسته ستایش هستی.

مفهوم: صفات خداوند، تنها خداوند سزاوار ستایش است. (تأکید بر اسماء الهی)

مفهوم نزدیک:

- ۱) هست و خواهد بود از مدح و ثنای تو مرا
 - ۲) زهی رحمت که گر یک ذره، ابلیس
 - ۳) زهی لطف کز رحمت بیکران
 - ۴) باران رحمت بی حسابش همه را رسیده ...
- (امیر معزی) اندرین گیتی، بزرگی و اندران گیتی، ثواب
(عطار نیشابوری) بیابد، گوی براباید ز ادریس
(واعظ قزوینی) نتابد رخ بخشش از عاصیان
(سعدی)

بیت ۴: نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم ننگی نتوان شبه تو گفتن که تو در وهم نیایی

شبه: مانند، مثل، همسان **وهم:** پندار، تصور، خیال

جناس ناهمسان: فهم، وهم **تکرار:** نتوان، تو، گفتن، که، در

واج آرای: تکرار صامت‌های «ت» و «ن»

تلمیح: اشاره به آیه ۱۱ سوره شوری «لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ» ترجمه: هیچ چیز همانند او نیست.

موازنه:

نتوان	وصف	تو	گفتن	که	تو	در	فهم	ننگی
نتوان	شبه	تو	گفتن	که	تو	در	وهم	نیایی

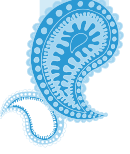
معنی: خدایا، نمی‌توانم تو را توصیف کنم؛ زیرا تو برتر از فهم من هستی و نمی‌توانم تو را به چیزی مانند کنم زیرا تو برتر از تصور من هستی.

مفهوم: ناتوانی انسان از درک و توصیف خداوند

مفهوم نزدیک:

- ۱) نی دست من به شاخ وصل تو بر رسید
 - ۲) سعدی که داد وصف همه نیکوان به داد
 - ۳) ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم
 - ۴) فکر نمی‌رسد به صفات که وصف تو
 - ۵) اوصاف کمالات تو از شرح فزون است
 - ۶) نتواند که کند وصف جمال تو کمال
- (خاقانی شروانی) نی وهم من به وصف جمال تو در رسید
(سعدی شیرازی) عاجز بماند در تو زبان فصاحتش
(سعدی شیرازی) وز هرچه گفته‌اند و شنیدیم و خوانده‌ایم
(سلمان ساوجی) بر دست و پای عقل ز حیرت عقال^۱ یافت
(سلمان ساوجی) وصف تو نه به اندازه فکر بشر آمد
(شیخ کمال خجندی) زان که هست آینه حسن تو بیرون ز صفات

۱. عقال: ریسمانی که بر دست و پای بندند



- ۷) بر وصف تو دست عقل دانا نرسد
- ۸) کجا وصف تو داند کرد ادراک
- ۹) ای ذات تو برتر از خیال من و ما
- ۱۰) معذومم از نفس ز مدیحت فرو کشم
- ۱۱) بابی ز فضل او نگشاید به روی عقل

- و ادراک ضمیر جان بینا نرسد (عطار نیشابوری)
- که عاجز اوفتاد اندر کف خاک (عطار نیشابوری)
- ز آثار صفات تو جهان شد پیدا (محمد اسیری لاهیجی)
- ای برتر از خیال و قیاس و گمان من (میرزا محمدتقی نیر)
- تا روز خشر گردم مدح و ثنا ز نیم (قائنی)



بیت ۵: همه عزّی و جلالی، همه علمی و یقینی

فلمرو
زبان

همه: به کلی، تماماً، کامل، ضمیر مبهم
جلال: شکوه، بزرگواری، از صفات خداوند که به مقام کبریایی او اشاره دارد.
یقین: بی شبهه و شک بودن، امری که واضح و ثابت شده باشد
جود: کرم، بخشش، سخاوت

فلمرو
اثر

مراعات نظیر: عزّ، جلال، علم، یقین، نور، سرور، جود، جزا
تکرار: همه
ترصیح:

همه	عزّی	و	جلالی	همه	علمی	و	یقینی
همه	نوری	و	سروری	همه	جودی	و	جزایی

فلمرو
فکر

معنی: ای خدا، تو ارجمند و باشکوه و دانا و آگاه هستی. تو نور و شادی و بخشش و پاداش هستی.
مفهوم: توصیف خداوند، صفات خداوند، تأکید بر اسماء الهی
مفهوم نزدیک:

- ۱) زهی عزّت که چندان بی نیاز نیست
- ۲) زهی هیبت که گر یک ذره خورشید
- که چندین عقل و جان، آنجا به بازیست (عطار نیشابوری)
- بیابد، گم شود در سایه، جاوید (عطار نیشابوری)



بیت ۶: همه غیبی تو بدانی، همه عیبی تو پوشی

فلمرو
زبان

صفت مبهم: همه
همه عیبی تو پوشی: ستار العیوب
جناس: غیبی، عیبی

فلمرو
اثر

تلمیح: اشاره به آیه ۲۶ سوره آل عمران «تُعْزُ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ» ترجمه: هرکس را بخواهی عزّت می دهی و هر کس را بخواهی ذلّت می دهی.
ترصیح:

همه	غیبی	تو	بدانی	همه	عیبی	تو	پوشی
همه	بیشی	تو	بکاهی	همه	کمّی	تو	فزایی

فلمرو
فکر

معنی: خدایا، تو بر هر پنهانی آگاه هستی و عیبها را می پوشانی. خدایا همه کم و زیاد شدن‌ها به دست تو است.
مفهوم: عیب پوشی خداوند، غیب دانی خداوند، همه کم و زیاد شدن‌ها به دست خداست. (قدیر)
مفهوم نزدیک:

- ۱) ارجمند گرداننده بندگان از خواری، در پای افکننده گردنکشان از سروری. (عطا ملک جوینی)
- ۱) یکی را ز دریا برآرد به ماه
- ۲) یکی را برآرد به ابر بلند
- یکی را نگون اندر آرد به چاه (حکیم ابوالقاسم فردوسی)
- یکی زو شود زار و خسوار و نژند (حکیم ابوالقاسم فردوسی)

فارسی دوازدهم



- ۳) یکی را چو خواهد برآرد بلند هم آخر سپارد به خاک نژند (حکیم ابوالقاسم فردوسی)
- ۴) عطا از خلق چون جویی، گر او را مال ده گویی به سوی عیب چون پویی، گر او را غیب‌دان بینی (سنایی غزنوی)
- ۵) کنی دین‌دار را خواری و دنیا‌دار را عزت عزیز توست خوار ما، عزیز ماست خوار تو (سیف فرغانی)
- ۶) دو حرف اوست کاف و نون هستی بلندی زو پدیدار است و پستی (صفا اصفهانی)
- ۷) درآرد ز منظر یکی را به چاه برآرد ز ماهی یکی را به ماه (نظامی گنجوی)
- ۸) زهی آثار صناعت جمله هستی بلندی از تو هستی دید و پستی (وحشی بافقی)
- ۹) جهان را تا بلندی هست و پستی مباد این نام، پاک از لوح هستی (جامی)

بیت ۷: لب و دندان سنایی همه توحید تو گوید مگر از آتش دوزخ بُودش روی رهایی

«حکیم سنایی غزنوی»

(ی) در سنایی نسبی است و (ی) در رهایی مصدری است. بدل: «همه» بدل از لب و دندان سنایی
مگر: امید دارد، امیدوار است، شاید
توحید گفتن: اقرار به یگانگی خداوند
مجاز: ۱) «لب و دندان» مجاز از کل وجود شاعر ۲) «آتش» مجاز از عذاب
ایهام تناسب: «روی» ۱) امکان، چاره، راه ۲) چهره، در این معنا با لب و دندان تناسب دارد.
واج آرای: تکرار مصوت «و»

معنی: سنایی با تمام وجود به یگانگی تو اقرار می‌کند، به آن امید که امکان رهایی از عذاب دوزخ برای او باشد.
مفهوم: اقرار به یگانگی خدا، امیدواری به دوری از عذاب دوزخ (استغفار)

مفهوم نزدیک:

- ۱) خود نه زبان در دهان عارف مدهوش حمد و ثنا می‌کند که موی بر اعضا (سعدی شیرازی)
- ۲) هر سر موی مرا با تو هزاران کار است ما کجاییم و ملامتگر بیکار کجاست (حافظ)

یادداشت

A series of horizontal dotted lines for writing, contained within a rounded rectangular frame.

شکرِ نعمت

مَنْتِ خدای را، عَزَّوَجَلَّ، که طاعتش موجبِ قربت است و به شکر اندرش مزیدِ نعمت.

موجب: سبب

را: برای، حرف اضافه است

مَنْتِ: سپاس، شکر، نیکویی

عز و جل: گرامی، بزرگ و بلندمرتبه است؛ بعد از ذکر نام خداوند به کار می‌رود.

طاعت: اطاعت، فرمان‌برداری، عبادت

به شکر اندرش: در شکر او، دو حرف اضافه برای یک متمم

قربت: نزدیکی و خویشی

مزیّد: زیادی، افزونی

حذف: فعل «است» از جمله دوم به قرینه فعل جمله یکم حذف شده است.

نقش ضمیر: به شکر اندرش ← اندر شکر او (ش: مضاف‌الیه)

سجع: قربت، نعمت

تلمیح: اشاره به آیه (۷) سوره ابراهیم: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ»

ترجمه: اگر شکر گزار باشید بر نعمت شما می‌افزایم.

معنی: حمد و سپاس مخصوص خداوند گرامی و بزرگ است که فرمان‌برداری از او موجب نزدیکی به او است و شکرگزاری او باعث افزایش نعمت می‌شود.

مفهوم: سپاس و حمد خداوند

مفهوم نزدیک:

- ۱) به طاعت، قرب ایزد می‌توان یافت
 - ۲) نعمت از ما دان و شکر از فضل ما کن تا دهیم
 - ۳) نعمت بسیار داری، شکر از آن بسیارتر
 - ۴) ز شکر است نعمت، فزایش پذیر
- قدم در نه، گرت هست استطاعت (حافظ شیرازی)
مر ترا زین شکر نعمت، نعمتی دیگر جزا (سنایی غزنوی)
نعمت افزونتر شود آن را که او شاکر شود (منوچهری دامغانی)
اگر مرد راهی ره شکر گیر (جامی)

هر نفسی که فرو می‌رود، مُمدِّ حیات است و چون برمی‌آید، مُفَرِّحِ ذات. پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکر واجب.

مُمدِّ: مددکننده، یاری‌رساننده

حیات: زندگی (ی) در نفسی و نعمتی: نکره

برمی‌آید: بازدم

ذات: وجود، هستی

حذف: فعل «است» از جمله‌های چهارم و ششم به قرینه لفظی، حذف شده است. مُفَرِّحِ ذات [است]. شکر واجب [است]

سجع: (۱) می‌رود، برمی‌آید (۲) حیات، ذات (۳) موجود، واجب

معنی: هر نفسی که وارد بدن انسان می‌شود، به زندگی انسان کمک می‌کند و وقتی که آن نفس از بدن خارج می‌شود، شادی‌بخش جان است. پس هر نفس انسان، دارای دو نعمت است و برای هر کدام از آنها باید شکر به جا آورد.

مفهوم: شکر و سپاس خداوند در هر نفس

از دست و زبانِ کـــه برآید کز عهدۀ شکرش به درآید؟

پرسش انکاری: این بیت به صورت پرسشی مطرح شده که نیاز به پاسخ ندارد.

ضمیر «ش»: مضاف‌الیه است، مرجع آن «نعمت».

که: در مصراع اول ضمیر پرسشی که + از

برآید: فعل پیشوندی

به درآید: فعل مرکب

کز: که + از

مجاز: ۱) «دست» مجاز از کردار و رفتار ۲) «زبان» مجاز از گفتار

مراعات نظیر: دست، زبان، شکر

معنی: کسی نه در کردار و نه در رفتار، این توانایی را ندارد که از عهده شکرگزاری نعمت‌های خداوند برآید.

مفهوم: ناتوانی در شکر و سپاس خداوند

مفهوم نزدیک:

- | | |
|-------------------------------------|---|
| ۱) نتوانیم گفت و نیست شکی | شکر نعمت ز صد هزار یکی (اوحدی مراغه‌ای) |
| ۲) ما نتوانیم حق حمد تو گفتن | با همه کروییمان عالم بالا (سعدی شیرازی) |
| ۳) برگ را پنهان کند بسیاری بار درخت | کثرت نعمت زبان شکر را کوتاه کرد (صائب تبریزی) |
| ۴) نعمتت بارخدا یا ز عدد بیرون است | شکر انعام تو هرگز نکند شکرگزار (سعدی) |
| ۵) فضل خدای را که تواند شمار کرد | یا کیست آن که شکر یکی از هزار کرد (سعدی) |



«اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشُّكُورُ»

داود: پیامبر قوم بین اسرائیل، کتاب «زبور» از اوست.

تضمین: کُل عبارت تضمین از قرآن کریم، سوره «سبا» آیه «۱۳» است.

معنی: شکر به جای آورد در حالی که اندکی از بندگان من سپاس گزارند.

مفهوم نزدیک:

هردم از سفره انعام خداوند کریم خورده صد نعمت و یک شکر نگفته باری (سیف فرغانی)



بنده همان به که ز تقصیرِ خویش
عذر به درگاهِ خدای آورد

ورنه، سزاوارِ خداوندی‌اش
کس نتواند که به جای آورد

تقصیر: گناه، کوتاهی، کوتاهی کردن

عذر: پوزش، عذرخواهی، توبه

حذف: فعل «است» بعد از عبارت «بنده همان به» به قرینه معنوی حذف شده است.

مراعات نظیر: تقصیر، عذر

قالب شعر: قطعه

معنی: بیت ۱) همان بهتر است که بنده خدا به سبب گناهانش در درگاه خداوند عذرخواهی کند.

بیت ۲) در غیر اینصورت کسی قادر به شکرگزاری و سپاس، سزاوار خداوند نیست.

مفهوم: توصیه به توبه و پوزش از خداوند (استغفار)

مفهوم نزدیک:

- | | |
|---------------------------------------|--|
| ۱) اگرچه جرم عاصی صد جهان است | ولی یک ذره فَضَلتِ بیش از آن است (عطّار نیشابوری) |
| ۲) به حق روی چو ماهت که چشم روشن کن | اگرچه جرم من از جمله خلق افزونست (مولانا) |
| ۳) شکر نعمت آورم یا عذر از تقصیر خویش | منت از تقدیر تو یا خجلت از تدبیر خویش (نشاط اصفهانی) |
| ۴) اگرچه جرم او کوه گران است | تو را دریای رحمت بیکران است (نظامی گنجه‌ای) |



باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوانِ نعمتِ بی دریغش همه جا کشیده. پرده ناموسِ بندگان به گناهِ فاحش ندرد و وظیفه روزی به خطایِ مُنکر بُرد.

خوان: سفره، سفره فراخ و گشاد

همه جا: ترکیب وصفی (گ) در بندگان میانجی است.

بی دریغ: بی مضایقه، فراگیر

ناموس: آبرو، شرافت

مُنکر: زشت، ناپسند

فاحش: آشکار، واضح

روزی: رزق، مقدار خوراک یا وجہ معاش کہ ہرکس روزانہ بہ دست می‌آورد یا بہ او می‌رسد؛

وظیفہ: مقرر، وجہ معاش **وظیفۂ روزی:** رزق مقرر و معین **نبرد:** قطع نکند

حذف: فعل «است» در دو جملہ اول، بہ قرینہ معنوی حذف شدہ است.

تشبیہ: (۱) باران رحمت، رحمت خدا بہ باران (۲) خوان نعمت، نعمت خدا بہ سفرہ (۳) پردہ ناموس، ناموس (آبرو) بہ پردہ

کنایہ: (۱) «بی حساب بودن» کنایہ از بسیار بودن، زیادتی چیزی (۲) «پردہ ناموس دریدن» کنایہ از بی‌آبرو کردن

سجع: (۱) رسیدہ، کشیدہ (۲) ندرد، نبرد

ترصیع:

باران	رحمت	بی حسابش	ہمہ	را	رسیدہ
خوان	نعمت	بی دریغش	ہمہ	جا	کشیدہ

معنی: رحمت فراوان خداوند همانند باران بہ ہمہ می‌رسد و نعمت‌های فراگیر او در ہمہ جا ہست. خداوند آبروی بندگانش را با وجود گناہ آشکار آنها، نمی‌برد و رزق مقرر بندگان را با وجود خطای زشت، قطع نمی‌کند.

مفہوم: (۱) شمول رحمت الہی (۲) ستارالعیوبی خداوند (۳) رزاق بودن خداوند

مفہوم نزدیک:

- | | |
|---|--|
| (۱) بر در شام گدایی نکتہ‌ای در کار کرد | گفت بر ہر خوان کہ بنشستم خدا رزاق بود (حافظ نیشابوری) |
| (۲) از در بخشندگی و بندہ‌نوازی قسمت خود می‌خورند منعم و درویش | مرغ ہوا را نصیب و ماہی دریا (سعدی شیرازی) |
| (۳) ولیکن خداوند بالا و پست چنان پهن‌خوان کرم گسترده | روزی خود می‌برند پشہ و عتقا بہ عصیان در رزق بر کس نسبت (سعدی شیرازی) |
| (۴) این قدر ارشاد تو بخشیدہ‌ای | کہ سیمرغ در قاف قسمت خورد تا بدین بس عیب ما پوشیدہ‌ای (مولانا) |



فرآش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترده و دایہ ابر بہاری را فرمودہ تا بنات نبات در مہد زمین بپرورد.

فرآش: فرش گستر، گسترندہ فرش **مہد:** گہوارہ

دایہ: زنی کہ بہ جای مادر بہ کودک شیر می‌دہد یا از او پرستاری می‌کند.

زمردین: صفت نسبی بہ معنی سبزرنگ

بنات: جمع بنت، دختران **نبات:** گیاه، رُستنی

حذف: فعل «است» در پایان جملہ‌های یکم و سوم بہ قرینہ معنوی حذف شدہ است.

تشبیہ: (۱) فرآش باد صبا، باد صبا بہ فرآش (۲) دایہ ابر بہاری، ابر بہاری بہ دایہ (۳) بنات نبات، نبات بہ بنات (۴) مہد زمین، زمین بہ مہد

استعارہ: «فرش زمردین» استعارہ از چمن و سبزہ و گیاه

مراعات نظیر: (۱) باد صبا، ابر بہار، نبات، زمین (۲) فرآش، فرش، بگسترده (۳) بنات، دایہ، مہد، بپرورد

جناس: (۱) بنات، نبات (۲) فرآش، فرش

تلمیح: اشارہ بہ آیات قران از جملہ آیات ۶ و ۷ سورہ «نبأ»

سجع: (۱) بگسترده، بپرورد (۲) گفته، فرمودہ

معنی: خداوند بہ باد صبا فرمودہ است تا همانند فرآش در زمین سبزی و چمن را بگستراند و بہ ابر بہاری فرمودہ است تا همانند دایہ، گیاهان را مانند دختران در گہوارہ زمین، پرورش دہد.



درختان را بہ خلعت نوروزی قبای سبز ورق در بر گرفته و اطفال شاخ را بہ قدوم موسم ربیع کلاہ شکوفہ بر سر نہادہ.

خلعت: جامہ‌ای دوختہ کہ بزرگی بہ کسی بخشد. **بہ خلعت نوروزی:** بہ رسم جامہ نوروزی

قبای: جامہ، جامہ‌ای کہ از سوی پیش باز است و پس از پوشیدن، دو طرف پیش را با دکمہ بہ ہم پیوندند.

ربیع: بہار **قدوم:** آمدن، قدم نہادن، فرا رسیدن

موسم: فصل، هنگام، زمان **بر:** پہلو، آغوش

را: مصراع دوم فک اضافہ است. بر سر اطفال شاخ ... **ورق:** برگ

حذف: فعل «است» بعد از فعل‌های «گرفته و نہادہ» بہ قرینہ معنوی حذف شدہ است.

تشبیه: (۱) قبای سبز ورق، ورق به قبا (۲) اطفال شاخ، شاخ به اطفال (۳) کلاه شکوفه، شکوفه به کلاه
سجع: گرفته، نهاده

مراعات نظیر: (۱) درختان، سبز، ورق، شاخ، شکوفه (۲) خلعت، قبا، کلاه

استعاره مکنیه و تشخیص: (۱) خلعت پوشیدن درختان (۲) کلاه نهادن شاخه‌ها

جناس همسان: بر (آغوش) بر (حرف اضافه) **جناس ناهمسان:** در، بر، سر

معنی: خداوند به رسم جامه نوروزی، قبای سبز ورق بر درختان پوشانده و به مبارکی آمدن بهار، شکوفه را مانند کلاهی بر سر شاخه‌ها که مانند کودکانند، نهاده است.



عصاره تاکی به قدرت او شهید فایق شده و تخم خرمایی به تربیتش نخل باسق گشته.

عصاره: آبی که از فشردن میوه یا چیز دیگر به دست آورند؛ افشیره، شیره

تاک: درخت انگور، رَز (ی) در تاکی نکره است. **شهید:** عسل

شهید فایق: عسل خالص **باسق:** بلند، بالیده **(ش) در تربیتش:** مضاف الیه است.

حذف: فعل «است» پس از فعل‌های «شده و گشته» حذف به قرینه معنوی است.

سجع: شده، گشته

تلمیح: اشاره به آیه دهم از سوره «ق»: «وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَفِيدٌ»

ترجمه: و درختان بلند خرما که خوشه‌های روی هم چیده دارند

معنی: با قدرت خداوند آب انگور به عسل خالص تبدیل و تخم خرما با تربیت او نخل بلند می‌گردد.

مفهوم: قدرت خداوند



ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

در کارند: فعال هستند **سرگشته:** سرگردان، حیران **قالب شعر:** قطعه

فرمان بردن: اطاعت کردن **تو:** انسان

مراعات نظیر: ابر، باد، مه، خورشید، فلک

مجاز: (۱) «ابر و باد و مه و خورشید و فلک» مجاز از کل آفرینش (۲) «نان» مجاز از روزی، خوراک (۳) «کف» مجاز از در اختیار

کنایه: (۱) «به کف آوردن» کنایه از در اختیار داشتن، صاحب شدن (۲) «نان به غفلت خوردن» کنایه از ناسپاس بودن، شکرگزار بودن

معنی: ای انسان، همه آفرینش در کار و تلاش هستند تا تو روزی کسب کنی و شکرگزار باشی.

همه جهان برای تو تلاش می‌کنند و سرگشته و فرمانبردار تو هستند؛ و از انصاف ب‌دور است که تو شکرگزار خداوند نباشی.

مفهوم: توصیه به دوری از غفلت و شکرگزار بودن، همه آفرینش در خدمت انسان



در خبر است از سرور کاینات و مفخر موجودات و رحمت عالمیان و صفوت آدمیان و تتمه دور زمان، محمد مصطفی، صلی الله علیه و آله و سلم.

کاینات: جمع کاینه، همه موجودات جهان

مفخر: هر چه بدان فخر کنند و بنازند؛ مایه افتخار

صفوت: برگزیده، برگزیده از افراد بشر

تتمه: باقی مانده، تتمه دور زمان: مایه تمامی و کمال گردش روزگار، مایه تمامی و کمال دور رسالت

مصطفی: برگزیده

تلمیح: اشاره به آیه به ۱۰۷ سوره انبیا: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» **ترجمه:** و نفرستادیم تو را مگر برای بخشایش عالمیان

معنی: روایت شده از سرور موجودات جهان و باعث افتخار موجودات و رحمت جهانیان و برگزیده آدمیان و مایه تمامی و کمال رسالت، حضرت محمد مصطفی، درود خداوند بر او و خاندان او باد.



شَفِيعٌ مُطَاعٌ نَبِيٌّ كَرِيمٌ
بَلَّغَ الْعَالِيَ بِكَمَالِهِ، كَشَفَ الدُّجَى بِجَمَالِهِ
قَسِيمٌ جَسِيمٌ نَسِيمٌ وَسِيمٌ
حَسَنَتْ جَمِيعُ خِصَالِهِ، صَلَّوْا عَلَيْهِ وَ آلِهِ

شفیع: شفاعت کننده، پایمرد
نبی: پیغمبر، پیام آور، رسول
وسیم: دارای نشان پیامبری
مطاع: فرمانروا، اطاعت شده، کسی که دیگری فرمان او را می‌برد.
قسیم: صاحب جمال
دجی: تاریکی‌ها
جسیم: خوش اندام
نسیم: خوش بو
بلغ: رسید

جناس: (۱) قسیم، جسیم، نسیم، وسیم (۲) کمال، جمال
مراعات نظیر: قسیم، جسیم، نسیم، وسیم
واج آرای: تکرار صامت‌های «س» و «م» و مصوت «ا»

موازنه:

شَفِيعٌ	مُطَاعٌ	نَبِيٌّ	كَرِيمٌ
قَسِيمٌ	جَسِيمٌ	نَسِيمٌ	وَسِيمٌ

معنی:
بیت (۱): او شفاعت کننده، فرمانروا، پیام آور، بخشنده، صاحب جمال، خوش اندام، خوش بو و دارای نشان پیامبری است.
بیت (۲): به واسطه کمال خود به مرتبه بلند رسید و با جمال نورانی خود تاریکی‌ها را برطرف کرد. همه خوبی‌ها و صفات او زیباست؛ بر او و خاندانش درود بفرست



چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان؟ چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیان؟

بحر: دریا (بهر: برای)
مراجع ضمیر «تو»: پیامبر
اقت: پیروان
پرسش انکاری: (۱) چه غمی است (غمی نیست) (۲) چه باک (باکی ندارد)
را: برای
پشتیبان: پشت و پناه
باک: ترس، بیم، پروا
حذف: دیوار امت چه غم (دارد)

تکرار: (۱) چه (۲) را

تشبیه: دیوار امت، امت به دیوار (وجه شبه: به هم پیوستگی و اتحاد اعضا)

اسلوب معادله: شاعر در مصراع یکم مطلبی گفته و در مصراع دوم برای آن تمثیل آورده است. می‌توان جای دو مصراع را عوض کرد یا بین آن دو علامت مساوی قرار داد و یا بین دو مصراع «همانطور که» بگذاریم.

تلمیح: اشاره به داستان قرآنی حضرت نوح

مراعات نظیر: نوح، کشتیان، بحر، موج

معنی: ای پیامبر، پیروان تو غمی ندارند، زیرا تو پشت و پناه آن‌ها هستی همانطور که پیروان نوح از موج دریا ترسی ندارند زیرا او کشتیان آن‌هاست.
مفهوم: پیامبر تکیه‌گاه امت و رستگاری بخش

مفهوم نزدیک:

- ای دل از سیل فنا بنیاد هستی برکنند
- دست در دامن مردان زن و اندیشه مدار
- چون تو را نوح است کشتیان، ز طوفان غم مخور (حافظ)
- هر که با نوح نشیند چه غم از طوفانش (سعدی)



هر گه که یکی از بندگان گنهکار پریشان روزگار، دست انابت به امید اجابت به درگاه حق جل و علا بردارد، ایزد تعالی در او نظر نکند بازش بخواند؛ باز اعراض فرماید.

انابت: بازگشت به سوی خدا، توبه، پشیمانی

اجابت: پذیرفتن، قبول کردن

جل و علا: بزرگ و بلند قدر است

پریشان: آشفته

اعراض: روی گرداندن از کسی یا چیزی، روی گردانی



کنایه: ۱) «پریشان روزگار» کنایه از آشفته حال (۲) «نظر نکند» کنایه از توجه نمی‌کند

جناس: انابت، اجابت

توجه: این بخش همان حدیث پیامبر است که در چند سطر قبل به آن اشاره شد.

معنی: هرگاه که یکی از بندگان گناهکار و بدبخت، به امید پذیرفته شدن، به درگاه حق توبه می‌کند، خداوند بلند مرتبه به او توجه نمی‌کند، باز آن بنده توبه می‌کند، خداوند بار دیگر از او روی برمی‌گرداند.

بار دیگرش به تضرع و زاری بخواند. حق، سُبْحَانَهُ و تَعَالَى فرماید: یا مَلَأْنِکَیْ قَدْ اسْتَحْیَیْتُ مِنْ عَبْدِی و لَیْسَ لَهُ غَیْرِی فَقَدْ غَفَرْتُ لَهُ. دعوتش اجابت کردم و امیدش برآوردم که از بسیاری دعا و زاری بنده همی شرم دارم.

سبحانه تعالی: جمله معترضه توصیفی

اجابت: پذیرفتن

تضرع: زاری کردن، التماس کردن

بار دیگرش: بار دیگر او را (ش: مفعول)

تضمین: حدیث پیامبر؛ یا مَلَأْنِکَیْ قَدْ اسْتَحْیَیْتُ مِنْ عَبْدِی و لَیْسَ لَهُ غَیْرِی فَقَدْ غَفَرْتُ لَهُ. **ترجمه:** ای فرشتگانم، من از بنده خود شرم دارم و او جز من پناهی ندارد، پس آمرزیدمش.

سجع: کردم، برآوردم

معنی: بنده بار دیگر با زاری و التماس خدا را می‌خواند. خداوند، پاک و بلند مرتبه می‌فرماید: «ای فرشتگانم، من از بنده خود شرم دارم و او جز من پناهی ندارد، پس آمرزیدمش» دعوت او را پذیرفتم و امید او را برآورده کردم زیرا از بسیاری دعا و زاری بندگانم، شرمسار هستم.

مفهوم: بخشش و کرم خداوند



کرم بین و لطف خداوندگار **گنه بنده کرده‌ست و او شرمسار**

شرمسار: خجل، پشیمان

کرم: بخشش، جوان‌مردی، بزرگواری

تلمیح: بیت اشاره دارد به آیه «یا مَلَأْنِکَیْ قَدْ اسْتَحْیَیْتُ مِنْ عَبْدِی و لَیْسَ لَهُ غَیْرِی فَقَدْ غَفَرْتُ لَهُ»

مراعات نظیر: ۱) کرم، لطف، خداوندگار (۲) گنه، شرمسار

معنی: کرم و بخشش خداوند را ببین که بنده گناه می‌کند ولی خداوند به جای او شرمنده و شرمسار می‌شود.

مفهوم: بخشش و لطف خداوند.

مفهوم نزدیک:

۱) پیشانی عفو تو را پرچین نسازد جرم ما آینه کی برهم خورد از زشتی تمثال‌ها (صائب تبریزی)



عاکفان کعبه جلالش به تقصیر عبادت معترف که: ما عَبَدْنَاکَ حَقَّ عِبَادَتِکَ، و واصفان جلیه جمالش به تحیر منسوب که: ما عَرَفْنَاکَ حَقَّ مَعْرِفَتِکَ.

عاکفان: جمع عاکف، کسانی که در مدتی معین در مسجد بمانند و به عبادت پردازند. (عاکف، معتکف، اعتکاف)

جلال: شکوه، بزرگواری، از صفات خداوند که به مقام کبریایی او اشاره دارد.

حذف: فعل «هستند» بعد از معترف و منسوب به قرینه معنوی حذف شده است.

تقصیر: گناه، کوتاهی، کوتاهی کردن (در گناه)

واصفان: جمع واصف: وصف کنندگان، ستاپندگان

حلیه: زیور، زینت

تحیر: سرگشتگی، سرگردانی

منسوب: نسبت داده شده

(ش) در جمالش و جلالش: مضاف‌الیه

ما عَبَدْنَاکَ حَقَّ عِبَادَتِکَ: تو را چنان که شایسته است، پرستش نکردیم.

ما عَرَفْنَاکَ حَقَّ مَعْرِفَتِکَ: تو را چنان که سزاوار شناسایی توست، نشناختیم.

جناس: جلال، جمال

تشبیه: کعبه جلال

تضمین: (۱) حدیث «ما عبدناکَ حَقَّ عبادتک» (۲) ما عرفناکَ حَقَّ معرفتک.

ترصیح:

ما	عبدنا	حَقَّ	عبادتک
ما	عَرَفْنَا	حَقَّ	معرفتک

مفهوم: ناتوانی انسان در عبادت و شناخت خدا

معنی: عابدانی که جلال و شکوه خداوند را همچون کعبه می‌دانند به کوتاهی در عبادت خود اعتراف دارند و می‌گویند: تو را چنان که شایسته است، پرستش نکردیم. ستایش کنندگان زیبایی خداوند سرگردان و متحیراند و می‌گویند: تو را چنان که شایسته توست، نشناختیم.



گر کسی وصف او ز من پرسد بی دل از بی نشان چه گوید باز؟
عاشقان کشتگان معشوقانند بر نیاید ز کشتگان آواز

بی دل: عاشق

بی نشان: معشوق، خداوند

پرسش انکاری: مصراع دوم پرسشی است که گوینده به دنبال پاسخ نیست.

مرجع ضمیر «او»: معشوق، خداوند

قالب شعر: قطعه

کنایه: (۱) بی دل کنایه از عاشق (۲) بی نشان کنایه از معشوق، خداوند

ایهام: باز (۱) آشکار، واضح (۲) پیشوند فعل (باز گوید)

واج آرایی: تکرار صامت «ش» در بیت دوم.

معنی:

بیت (۱) اگر کسی توصیف معشوق (خداوند) را از من بخواهد، نمی‌توانم هیچ بگویم، زیرا عاشق نمی‌تواند معشوق را توصیف کند. بیت (۲) عاشق در راه معشوق مانند کشته است و از کشته هیچ سخنی بر نمی‌آید.

مفهوم: (۱) ناتوانی عاشق در توصیف معشوق (۲) راز داری عاشق (۳) فانی عاشقان

مفهوم نزدیک:

- ۱) وگر سـالکی محـرم راز گشـت
 - ۲) کسی را در این بزم ساغر دهند
 - ۳) کسی ره سوی گنج قارون نبرد
 - ۴) به آه و ناله گفتم دل تهی سازم، ندانستم
- ببندند بی در بازگشت
کسه داروی بیهوشیش در دهند
وگر ببرد، ره باز بیرون نبرد
که عشق اول زبان زین لشکر خونخوار می‌گیرد



یکی از صاحب دلان سر به جیب مراقبت فرو برده بود و در بحر مکاشفت مستغرق شده؛ آن گه که از این معامله باز آمد، یکی از یاران به طریق انبساط گفت: «از این بوستان که بودی، ما را چه تحفه کرامت کردی؟»

صاحب دل: عارف، درویش

جیب: گریبان، یقه

کرامت کردن: عطا کردن، بخشیدن

مراقبت: در اصطلاح عرفانی، کمال توجه بنده به حق و یقین بر اینکه خداوند در همه احوال، عالم بر ضمیر اوست؛ نگاه داشتن دل از توجه به غیر حق

مکاشفت: کشف کردن و آشکار ساختن، در اصطلاح عرفانی، پی بردن به حقایق است.

مستغرق: غرق شده

تحفه: هدیه، ارمغان

سر به جیب مراقبت فرو بردن: در حالت تأمل و تفکر عارفانه، قلب خود را از هرچه غیر خدا حفظ کردن

معاملت: اعمال عبادی، احکام و عبادات شرعی، مقصود همان کار مراقبت و مکاشفت است.

انبساط: حالتی که در آن، احساس بیگانگی و ملاحظه و رودربایستی نباشد؛ خودمانی شدن

کنایه: «سر به جیب فرو بردن» کنایه از در حالت تفکر بودن

تشبیه: بحر مکاشفت، مکاشفت به بحر

استعاره: «بوستان» استعاره از حالت عرفانی و کشف و شهود عرفانی

سجع: (۱) فرو برده، شده (۲) بودی، کردی

معنی: یکی از عارفان در حالت تفکر و کشف و شهود عرفانی فرو رفته بود: هنگامیکه از این حالت بیرون آمد؛ یکی از یاران به صورت خودمانی به او گفت: «از این حالت عرفانی که بودی، برای ما چه هدیه‌ای آوردی؟»

مفهوم نزدیک:

- | | |
|--|---|
| ۱) گر چو فرهادم به تلخی جان برآید باک نیست | بس حکایت‌های شیرین باز می‌ماند ز من (حافظ شیرازی) |
| ۲) بگشای تیر مژگان و بریز خون حافظ | که چنان کشنده‌ای را نکند کس انتقامی (حافظ شیرازی) |
| ۳) در آن مقام که خویان ز غمزه تیغ زنند | عجب مدار سری اوفتاده در پایی (حافظ شیرازی) |
| ۴) تا خبر دارم از او بی‌خبر از خویشتم | با وجودش ز من آواز نیاید که منم (سعدی شیرازی) |
| ۵) کسی را در این بزم ساغر دهند | که داروی بیهوش‌شیش در دهند (سعدی شیرازی) |
| ۶) جهان عشق را پا و سری نیست | به جز خون دل آن‌جا رهبری نیست (عطار نیشابوری) |
| ۷) هر که را اسرار حق آموختند | مهر کردند و دهانش دوختند (عمان سامانی) |
| ۸) هر که را اسرار اظهار عشق شد | رفت یاری زانک محو یار شد (مولانا) |



گفت: «به خاطر داشتم که چون به درخت گل رسم، دامنی پُر کنم هدیهٔ اصحاب را. چون رسیدم، بوی گُل چنان مست کرد که دامنم از دست برفت!»

اصحاب: جمع صاحب، یاران **بوی گلم:** بوی گل مرا (م: مفعول) **هدیه اصحاب را:** هدیه برای اصحاب

دامنم از دست ...: دامن از دستم رفت ← ضمیر (م) مضاف‌الیه است

استعاره: (۱) «درخت گل» استعاره از معارف الهی، حالتی که بر اثر کشف و شهود عرفانی به عارف دست می‌دهد.

(۲) «بوی گل» استعاره از صفات معشوق، صفات خداوند، جلوهٔ الهی

کنایه: «دامن از دست رفتن» کنایه از بی‌اختیار شدن، صبر و قرار از دست دادن

جناس: مست، دست **سجع:** داشتم، رسم، کنم، رسیدم

معنی: عارف گفت «در خاطر من بود که وقتی به معارف الهی برسم برای یاران مقداری از آن به عنوان هدیه بیاورم، وقتی (به آن حالت عرفانی) رسیدم، چنان مست شدم که صبر و قرار خود را از دست دادم.

مفهوم: (۱) فنای عاشقانه (۲) رازداری عارفانه (۳) سر مستی و از خود بیخود شدن از جلوهٔ معشوق

مفهوم نزدیک:

- | | |
|--|---|
| ۱) این که من در جست‌وجوی او ز خود فارغ شدم | کس ندیده‌ست و نبیند؟ مثلش از هرسو بین (حافظ شیرازی) |
| ۲) گوشم به راه تا که خبر می‌دهد ز دوست | صاحب خبر بیامد و من بی‌خبر شدم (سعدی) |
| ۳) کسی را در این بزم ساغر دهند | که داروی بیهوش‌شیش در دهند (سعدی) |
| ۴) محرم این هوش جز بی‌هوش نیست | مر زبان را مشتری جز گوش نیست (مولانا) |
| ۵) هیچ نقاشی نمی‌بیند که نقشی بر کند | و آن که دید از حیرتش کلک از بنان افکنده‌ای (سعدی) |



ای مرغ سحر! عشق ز پروانه بیاموز **کان سوخته را جان شد و آواز نیامد**

کان: که آن **شد:** رفت **مرغ سحر:** بلبل، هزارستان، نماد عاشق ناشکیبا

پروانه: نماد عاشق حقیقی، عاشق شکیب و پایدار

را: فک اضافه - کان سوخته را جان شد ← جان آن سوخته رفت (مقدم شدن مضاف الیه بر مضاف به وسیلهٔ (را) فک اضافه)